

**جواد نوائیان رودسری** | در قسمت پیشین این نوشتار که روز ۱۷ فروردین منتشر شد، اشاره کردیم که خوارج به‌عنوان یک جریان، چگون‌ه با وجود سرکوبی میدانی به بقای خود در جامعه اسلامی ادامه دادند و چه تأثیری بر وقایع پس از خود، تا دوران معاصر گذاشتند. پرسش مهم دیگری که باید در مورد خوارج مطرح و در حد امکان پاسخ داده شود، به چرایی و چگونگی شکل گرفتن آن‌ها مربوط می‌شود. اینکه چه بستر فکری و اجتماعی سبب شکل گرفتن چنین جریانی در بطن جامعه اسلامی شد، پرسشی راهبردی است که باید با عنایت به شواهد تاریخی در صدد پاسخ‌گویی به آن برآمد. در نوشتار پیش رو کوشیده‌ایم با تکیه بر گزاره‌های تاریخی وواکاوی شخصیت برخی از سران این جریان در دوره متقدم، به زوایایی کمتر دیده شده از چرایی شکل‌گیری خوارج ورود کرده و در نهایت، مصادیق عینی‌تر آن را در ادوار تاریخی بعد و به ویژه در دوره معاصر جست‌وجو کنیم.

■ **زاهدانی با شمشیرهای خون‌ریز**

برای درک پدیده خوارج، پیش از هر چیز باید رهبران و چهره‌های شاخص آن‌ها را شناخت. متون تاریخی تصویری پارادوکسیکال از این افراد ارائه می‌دهند؛ مردانی که پیشانی‌هایشان از کثرت سجده پینه بسته بود؛ اما دست‌هایشان به خون بی‌گناهان آغشته شد. چنان‌که ابوحنیفه دینوری در کتاب «اخبار الطوال» به تفصیل بیان می‌کند، رهبر اصلی خوارج در جنگ نه‌روان «عبدالله بن وهب راسبی» بود. او به دلیل عبادت‌های طولانی و سجده‌های بسیار، به «ذوالثفتان» (صاحب پینه‌ها) شهرت داشت. قبیله بنی‌راسب که ابن‌وهب به آن‌ها منسوب بود، اصالتاً از قبایل یمنی بودند که پس از گسترش فتوحات اسلامی به عراق و به ویژه بصره هجرت کردند. آن‌ها با وجود بر زبان آوردن شهادتین، فرصت آموختن مبانی دینی را نیافتند. عبدالله در متون تاریخی و روایی، در زمره «تابعین» طبقه‌بندی شده و ظاهراً هیچ‌گاه فرصت دیدار با رسول خدا(ص) را پیدا نکرد. وی برای تئدرها شخصیت کاریزماتیک محسوب می‌شد؛ در فن خطابه مهارت داشت و می‌توانست با استفاده از آیات قرآن و تطبیح آن‌ها، احساسات مذهبی و بدوی اطرافیان‌را تحریک کند.ویژگی بارز راسبی، جزم‌اندیشی مطلق او بود. او هیچ فضایی برای دیپلماسی، مصلحت‌اندیشی یا تفسیرهای متفاوت از دین قائل نمی‌شد و این‌ها ناشی از برداشت‌های شخصی او از متون دینی و فهمش نسبت به اصول عقاید اسلام بود. چهره مهم دیگر، «حرقوص بن زهیر» ملقب به «ذوالثدیبه» است. محمد بن جریر طبری در تاریخ الامم و الملوک (تاریخ طبری) او را یکی از خشن‌ترین و در عین حال متعصب‌ترین افراد این جریان معرفی می‌کند. «حرقوص» نماد کامل فردی بود که‌ظاهر دین را بر روح آن ترجیح می‌داد. او پیشینه حضور در جنگ‌های فتوحات را داشت و از نظر نظامی باتجربه بود؛ اما از نظر فکری در پایین‌ترین سطح تحلیل قرار داشت. مرگ او در جنگ نه‌روان به‌عنوان نشانه‌ای از حقانیت سپاه‌مقابل در متون تاریخی ثبت شده‌است.نقش جسمانی وی ظاهراً بر خشونت و نوع نگاه‌وی به جامعه تأثیری مستقیم نداشته‌است. «مسعر بن فدکی» تمیمی نیز از دیگر سردمداران این جریان بود. «ابن‌اثیر» در «الکامل فی‌التاریخ» نشان می‌دهد چگونه مسعر با روحیه‌ای کاملاً قبیله‌ای و جنگ‌طلبانه، هرگونه گفت‌وگو را رد می‌کرد. او کسی بود که حتی به فرستادگان صلح نیز رحم نمی‌کردو منطق اوتنها شمشیر بود.

■ **دیالوگ‌های درون گروهی: از «وحشت‌گناه» تا «عطش خون»**

برای درک عمیق‌تر طرز فکر خوارج باید به خلوت‌ها و شب‌نشینی‌های مخفیانه اعضای این فرقه هم‌نگاهی

## برگی از تاریخ

**رودسری** | جمال عبدالناصر با وجود تمام شایعاتی که اطراف او وجود داشته و دارد، یکی از مشهورترین و تأثیرگذارترین رهبران جهان عرب بود. او به عنوان یک نظامی، زمانی زمام امور مصر را در دست گرفت که این کشور به تازگی از زیر یوغ استعمار خارج شده و رژیم سلطنتی در آن سقوط کرده بود. ناصر خیلی زود توانست با استفاده از جوّ ناشی از گسترش اندیشه‌های چپ‌گرایانه که در آن دوران، طرفداران فراوانی در جهان سوم پیدا کرده بود و همچنین با بهره گرفتن از هوش و توانایی‌های ذاتی اش، رهبری جریان ضد استعماری و ضد صهیونیستی سرزمین‌های عربی را به‌دست گیرد و در خط مقدم مقابله با رژیم اشغالگر قدس، عرض اندام کند. دکترین ناصر که بعدها به ناصرسیسم شهرت یافت، مبتنی بر استقلال سرزمین‌های عربی بود و هر نوع تسلط استعمارگران بر این مناطق را نفی و این کشورها را به اتفاق بیشتر برای پیشبرد اهداف مشترک تشویق می‌کرد. رویکرد ناصر، مخالفانی جدی در منطقه داشت؛ سعودی‌ها از رفتار او سخت بیمناک بودند و حتی محمدضیا پهلوی، نفوذ ناصرسیسم در منطقه را برای خودنوعی تهدید به‌شمار می‌آورد؛ دکترین ناصر، مبتنی بر ساقط کردن همه دولت‌های دست‌نشانده و از میان برداشتن رژیم‌های سلطنتی بود.

■ **ناصر، فراری از سازش**

جمال عبدالناصر در خط مقدم نبرد فیزیکی با صهیونیست‌ها نیز قرار داشت. اوزیر بار تشکیل دولت غاصب صهیونیستی نمی‌فت و حتی از به‌زبان آوردن کلمه «اسرائیل» خودداری می‌کرد. صهیونیست‌ها او را دشمن درجه یک خود می‌دانستند. ناصر سعی می‌کرد اتحادیه‌ای قوی میان کشورهای عربی برای مقابله با رژیم صهیونیستی ایجاد کند و حتی گام‌های برای اتحاد سیاسی با سوریه نیز برداشت که در نهایت به جایی نرسید. نیروهای نظامی مصر در جنگ ۶ روزه سال ۱۹۶۷ نیز زاره به جایی نبردند و حتی صحرای سینا به اشغال نظامیان صهیونیست درآمد. ناصر پس از این شکست، کوشید تا توان نظامی مصر را تقویت کند. او در برابر خواست آمریکایی‌ها مبنی بر انعقاد قرارداد صلح با رژیم صهیونیستی مقاومت می‌کرد. اصرار آمریکایی‌ها، گرایش بیشتر ناصر به سوی شوروی را در پی داشت و این امر برای آمریکا قابل تحمل نبود. به این ترتیب هم آمریکا و هم رژیم صهیونیستی به این نتیجه رسیدند که نباید ناصر

بازخوانی چرایی شکل گرفتن یک جریان تندرو در تاریخ اسلام

# خوارج؛ از «توهم تقوا» تا شمشیرهای برهنه



نقاشی جنگ نه‌روان؛ تصویربرداری از دوره ساسانی

می‌گفتند، مدام یکدیگر را به یاد آیات عذاب می‌انداختند و می‌گریستند. آن‌ها در مکالمات روزمره خود، هرکس را که با آن‌ها هم عقیده نبود، به سادگی «مشرک» خطاب می‌کردند و در همان حال، سران خوارج (مانند حرقوص بن زهیر) از این احساس گناه نیروهای عادی به عنوان موتور محرک نظامی استفاده می‌کردند. در واقع، در حالی که نیروی معمولی بادیه‌نشین در توهم پاک کردن گناهان خود با شمشیر بود، سران خوارج این انرژی کور را در مسیر یک انتقام‌جویی کورکورانه علیه ساختار سیاسی مستقر هدایت می‌کردند. این تضاد و در عین حال هم‌افزایی میان «جهل عوام» و «تحصیب ایدئولوژیک رهبران»، مرگبارترین سلاح خوارج در نه‌روان بود.

■ **تحلیل جامعه‌شناختی: تقابل بادیه‌نشین و دولت‌داری پیچیده**

برای فهم چرایی شکل‌گیری خوارج نمی‌توان تنها به تاریخ سیاسی اکتفا کرد. «ابن‌خلدون» در «مقدمه» معروف خود، کلیدواژه مهمی به نام «عصبیت» بدوی و قبایلی را مطرح می‌کند که در تحلیل پیدایش خوارج بسیار راه‌گشاست. بیشتر اعضای خوارج از قبایل بادیه‌نشین «تمیم»، «بکر بن وائل» و «بنی‌شیبان» بودند. این قبایل پس از فتوحات اسلامی، به سرعت از بیابان‌ها به شهرهای نوبنیادی چون کوفه و بصره مهاجرت کردند. آن‌ها که پیش از این با ساختار ساده، خشن و بی‌تکلف بیابان‌خو گرفته بودند، اکنون با پیچیدگی‌های یک دولت بزرگ، مناسبات اقتصادی جدید و دیپلماسی سیاسی مواجه شدند. چنان‌که «هشام حعیط»، متفکر و تاریخ‌پژوه معاصر تونسی در تحلیل‌های خود از شهر کوفه (در کتاب «کوفه: سرچشمه شهر عربی اسلامی») نشان می‌دهد خوارج اغلب از طبقه «قرّاء» (قاریان قرآن) بودند؛ اما این قاریان، نه

عالمان دین؛ بلکه عرب‌های بادیه‌نشینی بودند که قرآن را تنها حفظ کرده و با همان ذهنیت ساده و بسیط بدوی خود آن را تفسیر می‌کردند. آن‌ها توانایی درک پیچیدگی‌های حکمرانی امام علی(ع) و ضرورت‌های راهبردی مانند پذیرش موقت حکمیت، با توجه به شرایط پیش‌آمده را نداشتند. از منظر جامعه‌شناختی، خوارج نماینده طبقه‌ای بودند که در برابر همزونی نخیگان و پیچیدگی‌های تمدنی، دچار نوعی «شوک فرهنگی» شده و برای باز یافتن هویت خود، به افراط گرایی مذهبی پناه بردند. این وضعیت، دست‌کم در برخی از رده‌های پایین این جریان دیده می‌شد.

■ **تحلیل اعتقادی: انسداد فکری و تولد تکفیر**

هسته مرکزی عقاید خوارج که «ابوالعباس مبرد» در کتاب «الکامل مبرد» (که از مهم‌ترین منابع ادبی و تاریخی در شناخت ادبیات و تفکر خوارج است) به خوبی آن را بازتاب داده است، حول محور تقلیل‌گرایی شدید دینی می‌چرخید. شعار «لا حُکم الا لله» در ظاهر شعاری کاملاً توحیدی بود؛ اما در باطن، ابزاری برای نفی هرگونه نهاد بشری و عقلانیت سیاسی محسوب می‌شد. خوارج معتقد بودند هرکس مرتکب «گناه کبیره» شود، کافر است و خون و مال او مباح می‌شود. این ایده، خطرناک‌ترین بدعت در تاریخ عقاید اسلامی بود. «شهرستانی» در «الملل و النحل» در تشریح عقاید آن‌ها می‌نویسد خوارج پذیرش حکمیت انسانی در امور دینی را شرک مطلق می‌دانستند. آن‌ها خود را تنها مؤمنان واقعی روی زمین می‌پنداشتند و جامعه اطرافشان را «دارالکفر» (سرزمین کفر) می‌نامیدند. این انحصارطلبی عقیدتی موجب شد آن‌ها دست به جنایاتی چون قتل عبدالله بن‌خباب (از صحابه) و همسر باردارش بزنند، تنها به این دلیل که او با عقاید تکفیری آن‌ها همراهی نکرده بود. در واقع، دین برای خوارج نه یک مسیر برای تعالی روحی؛

# تاریخ

بلکه قهرستی از قوانین خشک بود که تخطی از هر کدام، مجازات مرگ را در پی داشت.

■ **تحلیل روان‌شناختی: خودشیفتگی و تفکر «صفر و صدی»**

از منظر روان‌شناسی مدرن، رفتار خوارج نه‌روان را می‌توان به عنوان یک نمونه کلاسیک از اختلالات شخصیتی در بستر گروهی تحلیل کرد. نخستین ویژگی روان‌شناختی آن‌ها، «تفکر دوقطبی» (سیاه و سفید) بود. این نوع تفکر که در روان‌شناسی شناختی به عنوان یک خطای شناختی دانسته می‌شود، به آن‌ها اجازه می‌داد بدون هیچ‌گونه عذاب وجدانی، دست به خشونت‌آمیزترین اعمال بزنند. ویژگی دوم، خودشیفتگی بود. متون تاریخی پر از گزارش‌هایی است که نشان می‌دهد خوارج چقدر به نمازها و روزه‌های خود غرّه بودند. آن‌ها دچار این توهم بودند که مقرب‌ترین انسان‌ها در پیشگاه خداوند هستند. این خودشیفتگی، به آن‌ها نوعی «حقانیت کاذب» می‌داد. فردی که دچار خودشیفتگی مذهبی است، هرگونه نقدرا حمله به ساحت دین تلقی می‌کند و مخالف خود را دشمن خدا می‌پندارد. علاوه بر این، روان‌شناسی رفتار توده‌ای نشان می‌دهد خوارج دچار نوعی «ناهماهنگی شناختی» شده بودند. آن‌ها متوجه شدند با تحمیل حکمیت در صفین، اشتباه بزرگی مرتکب شده‌اند؛ اما به جای پذیرش مسئولیت اشتباه خود، با استفاده از مکانیسم دفاعی «فرافکنی»، گناه را به گردن امیرمؤمنان(ع) انداختند و از او خواستند به کفر خود اعتراف و توبه کند. این فرافکنی، راهی روانی برای فرار از احساس گناه ناشی از تصمیم‌های غلط گذشته بود.

■ **نگاهی به نمونه‌های معاصر**

در دوران معاصر نیز برخی جریان‌های فکری با همان زیرساخت‌هایی شکل گرفتند که در خوارج مورد مطالعه قرار دادیم. مشهورترین و قابل بررسی‌ترین نمونه، جریان «گروهک تروریستی فرقان» در ماه‌های پس از پیروزی انقلاب اسلامی است. این گروهک که با هدایت شخصی به نام «اکبر گودرزی» شکل گرفته بود، از نظر نوع عملکرد و ساختار شکل‌گیری، شباهت تام و تمامی به جریان خوارج داشت. این گروه در سال‌های ۱۳۵۸ تا ۱۳۶۰ خورشیدی به ترور تعدادی از برجسته‌ترین یاران امام خمینی(ره) و مسئولان جمهوری اسلامی دست زد؛ افرادی مانند شهید مطهری، شهید فرنی، شهید عراقی و حضرت آیت‌الله‌العظمی سیدعلی خامنه‌ای (که در جریان ترور گروهک فرقان، به افتخار جانبازی نائل شدند). گودرزی به‌عنوان سرکرده گروه، در میان پیروانش چهره‌ای کاریزماتیک داشت. او تفسیر خاص خودش را از قرآن ارائه می‌داد. تفسیر آن‌ها در میان مبارزان اوایل پیروزی انقلاب اسلامی، به تفسیرهای «لوله‌تفنگی» مشهور بود. گودرزی از هر آیه قرآن اسلحه‌ای بیرون می‌آورد و با استفاده از آن، اطرافیان‌ش را برای انجام ترور تشویق می‌کرد. وی ظاهری زاهد داشت و مشهور است که هنگام بازداشت، در خانه تیمی او حدود ۳۰۰ هزار تومان وجه نقد- به نرخ سال ۱۳۵۸ خورشیدی- پیدا کردند؛ اما خود گودرزی از نان و پنیر به‌عنوان غذا استفاده می‌کرد. افراد او به سادگی حکم اعدام افراد بی‌گناه را صادر می‌کردند. شهادت شهید مطهری تنها به این دلیل بود که آن مرحوم در مقدمه کتاب «علل گرایش به مادی‌گری» به نقد افکار فرقانی‌ها پرداخت و مانند خوارج، نقد به تفکر آن‌ها هم مجازات مرگ در پی داشت. افراد رده‌های پایین گروهک فرقان نیز مانند خوارج، عموماً افراد ساده و تحصیل‌نکرده‌ای بودند که جز ظاهر دین، چیزی را نمی‌شناختند. آن‌ها به شدت تحت تأثیر حرف‌های گودرزی و تفسیر وی از قرآن قرار داشتند و به این ترتیب، مجموعه مخوف، بر بستری شبیه بستر شکل‌گیری خوارج به وجود آمد و جنایت‌های بی‌شماری را رقم زد.

آیا جمال عبدالناصر توسط انور سادات مسموم شد؟

## زهـر «انور» در قهوه «ناصر»!



وجود داشته باشد!

■ **کلید خوردن پروژه ترور**

برخی معتقدند پروژه ترور ناصر از مدت‌ها پیش و به وسیله موساد کلید خورده بود. این مسئله اصلابعدنیست؛ صهیونیست‌ها همواره از ترور به‌عنوان یکی از اصلی‌ترین راه‌های از میان برداشتن مخالفانشان استفاده می‌کنند. ظاهراً ابتدا قرار بود این اقدام در یازدید ناصر از سودان و ضمن حضور وی در نمایشگاه انقلاب فلسطین انجام شود؛ اما به دلایلی این اقدام به نتیجه نرسید. ناصر پس از بازگشت از سودان، با یاسر عرفات دیداری داشت و در همین دیدار بود که اتفاقی عجیب روی داد: اتفاقی که ۴۰ سال پس از مرگ ناصر، توسط حسنین هیکل، روزنامه‌نگار شهیر مصری که در آن جلسه حضور داشت، فاش شد و

را در برنامه زنده شبکه الجزیره به زبان آورد، تأکید کرد سرویس‌های اطلاعاتی اسرائیل، آمریکا، انگلیس، عربستان سعودی و حتی ساواک، برای ترور ناصر برنامه‌ریزی کرده بودند. او که در آخرین لحظات نزد جمال عبدالناصر و شاهد مرگ او بود، از یک علامت سؤال بزرگ درباره چرایی مرگ رئیس‌جمهور فقید مصر پرده برداشت. هدی ناصر، دختر جمال عبدالناصر نیز بر این نظریه مُهر تأیید زد و سادات را قاتل پدرش معرفی کرد؛ اما آیا می‌توان مسئله قتل ناصر توسط سادات را به‌صورت جدی مورد توجه قرار داد؟

■ **چرا انور سادات؟**

همان‌طور که اشاره کردیم، ناصر اصولاً در برخورد با رژیم صهیونیستی اهل ماماشات نبود؛ او به شدت از مبارزان فلسطینی حمایت می‌کرد و افزون بر این، مصر عصر ناصر سیسم، وعده‌گاه همه مبارزان از اقصی نقاط جهان برای گذراندن دوره‌های جنگ چریکی بود. بنابراین کشورهای منطقه؛ به‌ویژه آن‌ها که به دلیل رژیم استبدادی، همواره در معرض اعتراض و قیام مردمی قرار داشتند، از ناصر سیسم و جمال عبدالناصر متنفر بودند. در این میان، آمریکا به‌عنوان هماهنگ‌کننده اقدام مشترک علیه ناصر وارد عمل شد و سازمان اطلاعاتی رژیم صهیونیستی، نفوذ در میان اطرافیان ناصر را آغاز کرد؛ داماد او، اشرف مروان، یکی از این افراد بود که ارتباطش با اسرائیل، چند دهه بعد فاش شد. اطرافیان ناصر به دو گروه مشخص تقسیم می‌شدند: طرفداران شوروی و علاقه‌مندان به آمریکا؛ انور سادات در رأس گروهی قرار داشت که پیوند مصر و آمریکا را لازم می‌دانست و مورد علاقه غرب بود. او پس از مرگ ناصر رئیس‌جمهور شد، در جنگی از پیش طراحی شده، صحرای سینا را از صهیونیست‌ها پس گرفت و بلافاصله در کمپ دیوید، با بگین، نخست‌وزیر رژیم صهیونیستی و قصاب دیرباسین، پیمان صلح را امضا کرد. بنابرین به‌منظر می‌رسد برای غرب راه‌برقاری امنیت در مرزهای غربی فلسطین اشغالی، از روی جنازه جمال عبدالناصر عبور می‌کرده است و انجام این امر؛ یعنی ترور ناصر باید به دست کسی صورت می‌گرفت که نفعی از این قتل داشته باشد؛ اینجاست که انگشت اتهام، تنها به سوی انور سادات نشانه می‌رود و او را به متهم ردیف اول این جنایت تبدیل می‌کند.